

Journal of research in Persian language and literature education



Educational and elite education teachings from the perspective of Shams Tabrizi

Hossein Arian

*Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Zanzan Branch,
Islamic Azad University, Zanzan, Iran*

Ali Akbar Afrasiabpour (Corresponding Author)

Associate Professor, Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Keywords:

Authoritarian model,
education, austerity,
Shams Tabrizi,
educational levels.

¹ .Corresponding author

✉ ali412003@yahoo.com

The autocratic educational model and strictness in education, although they make resistant people into superior positions, make the weak suffer failure or harmful consequences. As a spiritual educator, Shams Tabrizi believes that the best method of education for special people who have the necessary talent is a strict model, because rebirth requires going through the pain of childbirth and internal filth will not be eradicated by taking it easy. In this article, Shams Tabrizi's method is examined and his point of view is criticized and evaluated by examining the methods of education and training according to the new psychology. By using the library method and logical analysis, citing the first-hand sources, it is concluded that the educational model of this mystic has been effective in some cases for special people who had the relevant talent, and although it is not accepted in the new public education, Special training is recommended. She designs three types of schools and three levels of education, which she compiles from the beginning to the final that she knows.

Received: 1403/01/15

Reviewed: 1403/12/19

Accepted: 1404/01/18

pp:16

DOI:(Online):10.48310/rpllp.2025.17957.1178

Citation (APA): Arian , H & Afrasiabpour, A. (2025). Educational and elite education teachings from the perspective of Shams Tabrizi .*The Journal of Theory and Practice in Teachers Education*, 5 (4), 103-119.  <https://doi.org/10.48310/rpllp.2025.17957.1178>



آموزه‌های تربیتی و نخبه‌پروری از دیدگاه شمس تبریزی

حسین آریان

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

علی اکبر افراسیاب پور (نویسنده مسئول)

دانشیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران

چکیده

الگوی تربیتی مستبدانه و سخت‌گیری در آموزش، اگر چه افراد مقاوم را به مقامات برتر می‌سازند ضعیف‌ها را دچار شکست یا عواقب زیان‌بار می‌نماید. شمس تبریزی به‌عنوان آموزگاری معنوی عقیده دارد که بهترین روش تربیتی برای افرادی خاص که استعداد لازم را دارند الگوی سخت‌گیرانه است؛ چون تولد دوباره نیاز به گذر از درد زایمان دارد و پلییدی‌های درون با آسان‌گیری ریشه‌کن نخواهد شد. در این مقاله با بررسی روش‌های تعلیم و تربیت متناسب با روان‌شناسی جدید، به بررسی روش شمس تبریزی پرداخته و دیدگاه او نقد و ارزیابی می‌شود. با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل منطقی، با استناد به منابع دست‌اول نتیجه‌گیری می‌شود که در الگوی تربیتی این عارف برای افراد خاصی که استعداد مربوطه را داشته‌اند در مواردی کارآمد بوده است و اگر چه در آموزش عمومی جدید مورد قبول نیست در تربیت اختصاصی توصیه شده است. او سه نوع مدرسه و سه مقطع تحصیلی را طراحی می‌کند که از ابتدایی تا نهایی که معرفت می‌داند تدوین می‌سازد.

DOI:

10.48310/rpllp.2025.17957.1178

واژه‌های کلیدی:

الگوی مستبدانه،

تعلیم و تربیت،

ریاضت،

شمس تبریزی،

مقاطع تحصیلی.

۱. نویسنده مسئول

ali412003@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸

شماره صفحات: ۱۶

مقدمه و بیان مسئله

شمس‌الدین محمد تبریزی (حدود ۵۸۲-۶۴۵ ق.) روح‌ناآرامی بوده است که به دنبال گنج مخفی حق با شور و اشتیاق به هر کجا دویده است و کسی که نشانی گنجی را می‌یابد نمی‌نشیند درباره آن مطلب بنویسد؛ بلکه با همه وجود به سوی آن حرکت می‌کند و به همین دلیل شمس به نوشتن اعتقاد نداشته و سخنرانی و بحث در این موضوع را قابل قبول تشخیص نمی‌داده است. در عین حال گفته‌های آتشین او به صورت یادداشت‌هایی پراکنده گرد آمده است و در کتاب مقالات شمس تبریزی قابل مطالعه می‌باشد.

مولوی او را «نور مطلق»، «خسرو اعظم»، «خورشید لطف»، «سلطان سلطانان جان»، «روح مصور»، «شمع نه‌فلک» و مانند اینها خوانده‌اند و سپهسالار او را «وارث الانبیاء و المرسلین» و «حجة الله علی المومنین»، «قطب العارفین»، و «آیة تفضیل الاخرین علی الاولین» می‌خواند (سپهسالار، ۱۳۸۵: ۱۰۴) یعنی در عرفان از جایگاه بی‌نظیری برخوردار است.

شیوه سیر و سلوک او در دیدگاه وی به تعلیم و تربیت بسیار مؤثر بوده است. او راهی دشوار برای ارتقای معنوی خود برگزیده است. نوشته‌اند: «حضرت شمس‌الدین تبریزی را مقامات و مرتبت بدان جایی رسیده بود که او را نمی‌پسندید و از آن مقام عالی‌تر مقامی می‌جست. در این طلب سال‌ها بی‌سر و پا گشته، گرد عالم می‌گشت و سیاحت می‌کرد تا بدان نام مشهور شد که شمس پرنده‌اش خواندندی» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۸۵/۱)؛ تلاش و شور و اشتیاق را می‌پسندیده و راحتی و آسایش را با سیر و سلوک همسو نمی‌دیده است به نتیجه‌بخشی ریاضت و سفرهای دشوار و در سختی زیستن اعتقاد داشت.

شیوه تعلیم و تربیت در آن عصر با امروز متفاوت بوده است و در عین حال شمس تبریزی چه در دورانی که معلم بوده است و با کودکان سروکار داشته است و چه در روزگاری که به سیر و سلوک و تربیت مشتاقان می‌پرداخته به سخت‌گیری اعتقاد داشته است. در این مقاله به بررسی این شیوه پرداخته می‌شود و با اینکه شرایط آموزش و پرورش در قرن هفتم قمری نیز در این موضوع دخالت دارد؛ اما آن جنبه باید در پژوهشی مستقل بررسی شود. از طرفی زندگی خود شمس نیز در این ماجرا اهمیت دارد چرا که از کودکی و نوجوانی با ریاضت‌های سخت و روزه‌های دشوار خودسازی می‌کرده است و حتی خانواده‌اش از این سخت‌گیری به او اعتراض کرده‌اند (شمس، ۱۳۸۵: ۲۳۶) در عرفان و تصوف بدون ریاضت شدید نمی‌توان نفس را منقاد ساخت.

در نهایت او تعلیم و تربیت را در سه مقطع طراحی می‌کند و سه دسته آموزگار برای آن در نظر می‌گیرد و در این مقاله به آن نظام آموزشی پرداخته می‌شود که ویژگی‌های هر سطح را بیان کرده

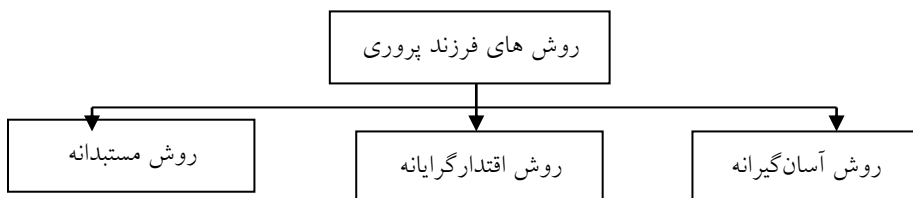
است؛ اما در هر سه مقطع تحصیلی، لزوم انتخاب افراد بااستعداد و شایسته را خاطرنشان نموده است و روش سخت‌گیرانه را لازمه پیشرفت تحصیلی در هر سه مقطع ارزیابی می‌کند.

پیشینه پژوهش

با اینکه درباره نظر شمس تبریزی نسبت به تعلیم و تربیت و شیوه خاص او هیچ پژوهشی صورت نگرفته است؛ اما یک مقاله درباره تربیت معنوی و دیدگاه شمس تبریزی نوشته شده است: «بررسی مقالات شمس جهت آشنایی با مکتب تربیتی شمس تبریزی و ارائه الگویی برای تربیت معنوی» از صادق کشاورزبان و افضل‌السادات حسینی، در مجله ادیان و عرفان شماره ۵۴ سال ۱۴۰۰ به این موضوع نزدیک شده‌اند، همچنین مقاله «تحلیل ناخرسندی شمس از مشایخ و فقهای معاصر خویش» از کبری و خشوری و علی‌محمد رضایی هفتادر، فصل نامه نقد، تحلیل و زیباشناسی متون، شماره ۱۴ سال ۱۴۰۱ تا حدودی به این مطلب ارتباط دارد. مجموعه درس‌گفتارهایی درباره شمس تبریزی در سی و هفتمین نشست در سخنرانی ایرج شهبازی به شیوه‌های تربیتی شمس توجه شده است که در شناسایی این عارف مؤثر هستند؛ اما درباره زندگی و اندیشه شمس تبریزی و کتاب مقالات، مطالعات مفیدی انجام شده است. مقاله «زندگی و اندیشه شمس تبریزی باتکیه بر وجهه معلمی او» از طاهره قاسمی و علی‌محمدی در فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره ۵۷ زمستان ۱۳۹۸ در همین مورد قابل استفاده است و در آن به شیوه معلمی شمس اشاره شده است.

روش‌های تعلیم و تربیت

روش‌های آموزش و پرورش برای هر گروه هدف با نظریه‌های جدیدی از مهدکودک تا کهن‌سالان در میان گروه‌های جمعیتی و حرفه‌ای مختلف به طور تخصصی مطرح گردیده است از آنجاکه شمس تبریزی عارف بوده و روش تربیتی عرفانی و معنوی نزدیک‌ترین همخوانی را با شیوه‌های فرزندپروری در نزد روان‌شناسان جدید دارد؛ لذا در این مقاله از این منظر به روش تربیتی این عارف نگریسته می‌شود. نحوه پرورش فرزندان از نظر روان‌شناسان با سبک‌های پیشنهادی متفاوتی همراه بوده است و در اینجا به وجود مشترک آن‌ها توجه می‌شود و به شکل زیر قابل ترسیم مختصر است:



مربی‌ها و والدین و حتی مرشدهای معنوی در این سه الگوی عمومی، یکی از این سه روش را به کار می‌برند. گروه آسان‌گیر انتظارهای اندکی دارند و اغلب یا کنترلی ندارند و یا اینکه بسیار محدود به این موضوع وارد می‌شوند؛ چنان‌که نیازی به پاسخگویی نمی‌بینند. آنها را به بی‌توجهی متهم می‌کنند و نخستین نتیجه آسان‌گیری این است که نظم و تربیت و قانونی حکم‌فرما نخواهد بود. نوعی بی‌بندوباری ایجاد می‌شود و نتیجه آن افراط و تفریط خواهد بود. اغلب روان‌شناسان مربیان آسان‌گیر و سخت‌گیر را سرزنش نموده و نتایج رفتارهای این دودسته را در تقسیم‌بندی‌های متعدد یادآور شده‌اند. البته در بین هر کدام از این روش‌ها نمونه‌های تربیت مثبت و منفی هم قابل مشاهده است.

روش اقتدارگرایانه را به نوعی میانه‌ای بین آسان‌گیری و سخت‌گیری ترسیم کرده‌اند و تلاش نموده‌اند در آن هم استقلال و آزادی فکری و عملی تربیت‌شونده محترم دانسته شود و هم نوع کنترل و محدودیت اعمال شود که از برآیند این دو، امکان پیشرفت فراهم آید و نتیجه این روش را عتماد به نفس و ارتباط دوستانه با اطرافیان دانسته‌اند که زمینه تربیت هدفمند ایجاد می‌کند؛ اما روش مستبدانه را بر مبنای خشونت و تنبیه و با انعطاف‌ناپذیری همراه دانسته‌اند که با محبت و صمیمت قرین نبوده و به خواسته‌های فردی توجه نمی‌شود و نتایج آن مشکلات فراوان روحی و جسمی و اجتماعی در نظر گرفته‌اند که از افسردگی تا ناسازگاری‌های اجتماعی را در بر خواهد داشت (Wilmschurst, 2005).

در تحقیقات دایانا بامریند فرزندپروری مقتدرانه (Authoritative Child – rearing style) به عنوان موفق‌ترین روش تربیتی معرفی شده است که در عین قاطعیت به عنوان دخالت‌کننده و محدود سازنده عمل نمی‌شود و به جای تنبیه از حمایت بهره می‌گیرد. انتقاد از روش مستبدانه بر اساس سخت‌گیری در آن است. توسل به فشار و تنبیه باعث اضطراب و ناخشنودی می‌گردد و چه‌بسا نتایج وخیم‌تری را به بار می‌آورد (Baumrins, 2013:28). خشونت و سخت‌گیری در همه حوزه‌های تربیتی آموزشی نتایجی را ایجاد می‌کند که در پژوهش‌های متعدد آمده است؛ اما نمی‌توان انکار نمود که سخت‌گیری برای برخی از افراد نتایج مفیدی را هم به بار آورده و استعدادهای آنها را شکوفا نموده است. چه‌بسا به همین دلیل از ابتدای پیدایش تعلیم و تربیت، شخصیت‌هایی چون افلاطون (۴۲۷ - ۳۵۶ ق) آموزش و پرورش را برای افراد با استعداد جایز دانسته‌اند و این استعداد را در طبیعت افراد می‌دانسته‌اند که در طبقات اجتماعی نیز بروز می‌نماید و به همین دلیل فرزندان طبقات پست را شایسته آموزش نمی‌شمردند.

در کتاب پنجم جمهور آمده: «گفتم این مأموران، فرزندان افراد نخبه شهر را به پرورشگاه برده، به پرستارانی که در محله‌ای جدا و مخصوص در شهر اقامت خواهند داشته می‌سپارند؛ ولی اطفال

پست و اطفال دیگران را که با یک نوع نقص به دنیا آمده باشند؛ چنان که باید و شاید در محلی مخفی و دور از انظار پنهان خواهند کرد» (افلاطون، ۱۳۵۵: ۲۸۹)؛ یعنی افلاطون تربیت را طبقاتی می‌داند و به طبقات برتر اختصاص می‌دهد. برخی ایراد گرفته‌اند که در ایران عصر ساسانی تربیت طبقاتی بوده است در حالی که این نظریه اختصاص به ایران نداشته و در سراسر جهان همین اندیشه طبقاتی برای تعلیم و تربیت ساری و جاری بوده است.

شمس تبریزی با چنین زمینه فکری عقیده داشته است که تعلیم و تربیت برای افراد با استعداد نتیجه بخش است و در عین حال با سخت‌گیری و شدت می‌توان در فرد تحول ایجاد نمود و به جایگاهی برتر رهنمون نمود چرا که آسان‌گیری و تن‌آسایی جایی برای انقلاب درونی نمی‌گذارد. به این ترتیب نظریه شمس با سمپاد و مدارس استعدادهای درخشان همخوانی دارد البته با شرایط سخت‌گیرانه‌ای که بیان می‌کند. نخستین شرط او مبارزه شدید با نفس است «تا نفس درون او همچون هارون موسی منقاد و ذلول شود و تدلل و مسکنت نماید:» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۵۰/۲)؛ یعنی ریاضت‌هایی که فرد را تربیت نماید.

اما روش سخت‌گیرانه خود را چنان مؤثر و کارآمد می‌داند و چنان به آن اعتقاد دارد که نتیجه می‌گیرد: «اگر دشنام من به کافر صدساله رسد مؤمن شود اگر به مؤمن رسد ولی شود به بهشت رود عاقبت» (شمس تبریزی ۱۳۸۵: ۷۸) از آنجا که آموزگاران کودکان هم بوده است با برنامه‌ای دقیق در تربیت به پیش می‌رود. با اینکه تنبیه را لازم می‌داند بچه‌ها را درک می‌کند: «کودک است، از کودکی است آنچه می‌کند نه اصلی، چنان که غوره و زردآلوی خام تلخی کند، ترشی کند، آن از کودکی غوره است و از خامی، الا باید که غوره در نظر آفتاب باشد» (همان: ۳۰۲)؛ یعنی در شرایط دشوار قرار گیرد تا تربیت شود.

رابطه شمس تبریزی با مصاحبان را اغلب به عنوان مرید و مرادی، استاد و شاگردی و همنشینی دو هم‌پایه مانند او با مولوی تعبیر کرده‌اند در حالی که در دیدگاه تعلیم و تربیتی او و شیوه‌ای که متناسب با شخصیت او بوده است تفاوتی در این روابط ایجاد نمی‌کند؛ یعنی او در فرزندپروری دیدگاه سخت‌گیرانه را کارآمد تشخیص داده است این روش حاصل تجربه طولانی خود در سفرها و سختی‌های متعدد بوده که نوعی انقلاب در فرد ایجاد می‌کرد و استعدادهای او را شکوفا می‌ساخت همین شیوه مولوی را از گوینده مجلس سبعة که عالمی کم‌مایه را نشان می‌دهد تبدیل به سراینده مثنوی می‌کند که عارفی واصل است.

خلاصه پیام شمس تبریزی در مقالات این است که سالک باید به اهمیت خودشناسی واقف گردد و استعداد لازم را نیز داشته باشد تا بتواند در فرایندی سخت، پلیدی‌های درون را پاک کند و تولدی دوباره بیابد. این تولد دوباره نیاز به تحمل درد زایمان دارد انسان جدید از دل آن پلیدی‌های باطنی سر بر می‌آورد که بزرگ‌ترین جراحی در تاریخ بشریت است و شخصیت‌هایی در

مراتب بودا به چنین مرحله‌ای رسیده‌اند. او بی‌دلیل این روش تربیتی را پیدا نکرده است؛ بلکه حاصل کاوش معنوی اوست. اگر روان‌شناسان انتقادهای خود را به روش سخت‌گیرانه برمی‌شمارند شمس تبریزی پاسخ می‌دهد که این روش را برای عموم مردم توصیه نکرده است که آن نتایج را نادیده گرفته باشد؛ بلکه این روش را برای افرادی که استعداد لازم و زمینه مناسب را دارند توصیه می‌کند و نتیجه هم می‌گیرد.

نظریه تربیتی شمس اختصاص به نخبگان دارد و در مرحله نخست آن را از خود شروع می‌کند و سپس درباره شاگردان تجویز می‌نماید می‌گوید: «مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست برای ایشان نیامده‌ام» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۸۲) و در جایی دیگر دارد «در خانگاه طاقت من ندارند، در مدرسه از بحث من دیوانه شوند، مردمان عاقل را چرا دیوانه باید کرد» (همان: ۱۴۰) هر کس را بیشتر دوست داشته باشد با او سخت‌گیری بیشتری می‌کند: «مرا قاعده این است که هر که را دوست دارم از آغاز با او همه قهر کنم تا به همگی از آن او باشم، پوست و گوشت و قهر و لطف» (همان: ۲۷۹) یکی از دلایل اینکه در یک جا نمی‌ماند همین بود و با این شیوه مولوی واعظ و فقیه را عارفی کامل نمود. حتی در تربیت دانش آموزان عقیده دارد باید «شب نخسبد الا ثلثی یا کمتر» (همان: ۲۶) دیگر اینکه در آموزش به کودکان، تداوم و هر روز خواندن و آموختن را لازم می‌شمارد. چنان به روش تدریس خود اعتماد دارد که به پسری در حلب سه ماه همه قرآن را می‌آموزد و مادر بچه از شادی بیهوش می‌شود (همان: ۳۴۰) و بارها چنین آزمایش‌هایی کرده است.

تربیت افراد با استعداد و اهلیت

شمس تبریزی عقیده دارد که همه افراد، استعداد لازم برای شکوفایی معنوی ندارند و باید به افرادی که بسیار آمادگی دارند پرداخت و سیاست تربیتی خود را چنین ترسیم می‌کند: «مرا در این عالم با این عوام هیچ کاری نیست، برای ایشان نیامده‌ام. این کسانی که رهنمای عالم‌اند به حق انگشت بر رگ ایشان می‌نهم» (شمس تبریزی: ۱۳۸۵: ۸۲)، به آموزش عمومی اعتقادی ندارد و به همین دلیل افراد را به دو دسته تقسیم می‌کند: کسانی که سعادت دارند و شایستگی برای آموختن را دارا باشند و گروهی که سعادت ندارند. «هر که را سعادت باشد، نصیحت او را صیقل باشد بر روی آینه و هر که را سعادت نباشد سخن نصیحت او را تاریک کند و آینه او را زنگ افزاید» (همان: ۱۵۴).

از دیدگاه او ابتدا باید ظرفیت‌یابی نمود و از آن به‌عنوان «اهلیت» یاد می‌کند؛ یعنی تعلیم و تربیت باید متناسب با ظرفیت افراد باشد و گرنه توصیه می‌کند که باید سکوت شود. می‌گوید: «هنوز ما را اهلیت گفت نیست. کاشکی اهلیت شنودن بودی تمام گفتن می‌باید و تمام شنودن. بر دل‌ها مهر است و بر زبان‌ها مهر است و بر گوش‌ها مهر است. اندکی پرتو می‌زند اگر

شکر کند افزون کند (همان: ۹۰) در این نظریه به مقدار ظرفیت و اهلیت می‌توان در تعلیم و تربیت به پیش رفت، یعنی اگر پذیرایی برای تغییر امکان نداشته باشد تدریس بیهوده خواهد شد. انسان‌ها به اندازه ظرفیت خود نیاز به آموختن احساس می‌کنند و یا پذیرش می‌یابند.

اغلب تربیت را به عنوان گنجی می‌دانند که با رنج حاصل می‌گردد؛ یعنی به اندازه ظرفیت و طاقت هر فرد می‌تواند رنج تحمل کند تا به نتیجه و گنجی ارزشمند دست. یابد همین رنج را با سخت‌گیری همراه قرار می‌دهد و عقیده دارد که آموزگار وظیفه دارد این رنج را برای دانش‌آموز فراهم سازد و در حقیقت می‌خواهد انقلاب درونی در شخصیت شاگرد خود ایجاد کند و از طریق خودسازی انسانی دیگر بسازد. اغلب آن را زنده شدن و تولد دوباره خوانده‌اند مولوی نیز همین را تجربه کرده است:

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

(مولوی، ۱۳۵۵: ۲۶)

در ابتدا این انتقاد به شمس در نظر می‌آید که چرا همه افراد را دارای استعداد لازم نمی‌دیده است و به سراغ افراد معدودی می‌رفته است؟ چرا شیوه تربیتی خود را به پرورش نخبگان اختصاص داده است؟ پاسخ این است که در عصر او آموزش عمومی وجود نداشته است و اکثریت عوام از هر نوع امکانی برای آموزش محروم بوده‌اند و پرورش همه مردم امری غیرممکن و از عهده یک فرد بیرون بود و به ناچار باید روش تربیتی گزینشی انتخاب می‌شود و از طرفی همان افراد اندکی که به علم و عمل توجه داشته‌اند چنان در آموزه‌های نادرست گرفتار بودند که بدون سخت‌گیری حاضر به تغییر رویه نبودند و شمس چاره‌ای دیگر نداشت.

هدف از تعلیم و تربیت برای او بسیار مهم است و بر روش او تأثیر مستقیم دارد می‌گوید: «تحصیل علم جهت لقمه دنیاوی چه می‌کنی؟ این رسن از بهر آن است که از چه برآیند نه از بهر آن که از این چه به چاه‌های دگر فرو روند. در بند آن باش که بدانی که من کی‌ام و چه جوهرم؟ و به چاه آمدم و کجا می‌روم؟ و اصل من از کجاست؟ و این مساعدت در چه‌ام؟ و روی به چه دارم؟» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱/۱۷۸)، برای شناسایی هدف تعلیم و تربیت از دیدگاه شمس باید به این تقسیم‌بندی او از دانش و حکمت پی برد که می‌گوید: «یکی سؤال کرد از حکمت، فرمودند حکمت بر سه گونه است: یکی گفتار، دوم کردار، سوم دیدار، حکمت گفتار عالمان راست، و حکمت کردار عابدان راست، و حکمت دیدار عارفان راست» (همان: ۱۹۶/۲).

ترسیم زندگی شمس بر همین اساس بود، یعنی همین مراتب سه‌گانه را در زندگی خود به انجام رساند و برای شاگردان خود نیز همین سه مرتبه را رعایت کرد. جایگاه افراد بااستعداد از نظر او اینجا بود که تا چه اندازه در این مسیر پیش آمده‌اند؟ اگر مولوی را انتخاب می‌کند؛ چون دو گام نخست را خودش برداشته بود و از مرحله گفتار و کردار عبور نموده بود و برای رساندن او به سطح

آخری تلاش فراوانی نیاز نبود به همین دلیل گام سوم را برای مولوی همواره می‌سازد. او این سه‌گام را از دوران جوانی که آموزگار بود بارها تمرین کرده بود. ابتدا به کودکان گام نخست را می‌آموخت، سپس دریافت که گام سوم مهم‌ترین قدم است و نباید وقت خود را صرف دو گام اولیه کند. گویی دریافته بود که آموزش گفتار و کردار از عهده بسیاری بر می‌آید، چنان‌که هنوز هم در جهان همین‌طور است؛ اما گام سوم به آموزگاری خاص نیاز دارد که او از عهده آن برمی‌آمد و به همین دلیل بخش پایانی عمر خود را به همین مطلب اختصاص داد و کشف شخصیت شمس از این طریق امکان‌پذیر است.

این تقسیم‌بندی سه‌گانه از کلیدهای فهم شمس تبریزی است. جایگاه گفتار را در زبان و منطقه کردار را در اندام بدن و جایگاه دیدار و معرفت را در دل ترسیم می‌کند: «معرفت در دل است، شهادت بر زبان است و خدمت بر اندام» (همان: ۷۹۵)؛ در جای دیگر می‌گوید: «خدای تعالی از این همه خلق سه چیز درخواست؛ یکی فرمان برداری، دوم بسنده کاری (پسندیده کاری) سوم یادداری، فرمان برداری عبادتست، بسنده کاری عبودیت است، یاد داری معرفت است» (همان: ۷۹۵).

مخالفت شدید او با تقلید قابل توجه است: «هر فسادی که در عالم افتاد از این افتاد که یکی یکی را معتقد شد به تقلید، یا منکر شد به تقلید؛ الهی به ذات آن عزیز رسید، نداشتند که او عزیز است الا به تقلید؛ و تقلید گردان باشد ساعتی گرم و ساعتی سرد، کی روا باشد مقلد را مسلمان داشتن؟» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۶۱).

یعنی نخستین مانع برای آموزش معنوی از دیدگاه شمس تبریزی، همین فراگیری تقلید بوده که امکان هر نوع اندیشه و انقلاب درونی را از فرد سلب می‌کرد و زمینه شکوفایی را از بین می‌برد و به همین دلیل در شیوه تربیتی او یکی از سرفصل‌های مهم، مقابله با تقلید و اکتفا به گفته‌های پیشینیان است. صحت این اندیشه در تعلیم و تربیت جدید نیز مورد تأیید قرار گرفته است. اما عبور از آن تقلیدها و حرکت در مسیر ارتقای معنوی و پشت سر نهادن سه مرحله تحصیلی از دیدگاه او بدون تحمل سختی امکان‌پذیر نیست «آدمی را رنج چگونه مستعد نیکی‌ها می‌کند! چون رنج نمی‌باشد انانیت حجاب او می‌شود اکنون می‌باید که بی رنجوری؛ مرد پیوسته همچنان رنجور باشد و خود را رنجور دارد تا سالم باشد از آفات؛ من استع یتسع» (همان: ۶۸۰).

شیوه سخت‌گیرانه تربیت

شمس تبریزی برای تربیت به عامل سختی و دشواری اهمیت می‌داده است و در تربیت شاگردان خود نیز همین روش را انجام می‌دهد. معروف‌ترین شاگرد او مولوی است که دوباره او را تشنه می‌گذارد و با سختی‌های متعدد مواجه می‌سازد. شرح دشواری‌های مولوی از زبان سلطان ولد چنین است:

که از آن دم که تو سفر کردی از حلاوت جدا شدیم چو موم

در فراق جمال تو ما را جسم ویران و جان درو چون بوم

بی‌حضورت سماع نیست حلال همچو شیطان طرب شده مرجوم

(سلطان ولد، ۱۳۱۵: ۴۷)

مولوی تا نزدیکی مرگ پیش می‌رود و در همین سختی‌ها ارتقا می‌یابد و انسانی شکوفا شده از یک عالم عادی سر برمی‌آورد و انقلاب بزرگی در او ایجاد می‌شود. دومین فراق نیز برای مولوی بسیار ناگوار و بیدارکننده می‌شود:

دل‌م چون برگ می‌لرزد همه روز که دلبر نیم‌شب تنها کجا باشد

چو دیوانه همی‌گردم به صحرا که آن آهو در این صحرا کجا باشد

دو چشم من چو جیحون شد ز گریه که آن گوهر درین دریا کجا شد

(مولوی: ۱۳۵۵: غزل، ۶۷۷)

اما این شیوه را از روی لطف و محبت انجام می‌دهد «جماعتی شاگردان داشتم، از روی مهر و نصیحت ایشان را جفایی می‌گفتم» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۷) تنبیه کودکان و دانش‌آموزان از نظر بسیاری از نظریه‌پردازان جدید تعلیم و تربیت زیان‌بار توصیف شده است و با اینکه برخی هنوز به تنبیه اعتقاد دارند در عصر شمس تبریزی رایج بوده و در عین حال شمس تبریزی به تنبیه و سخت‌گیری اعتقاد داشته است و آن را تنها راه برای شکوفایی استعداد کودکان می‌دانسته است. روش او در برخی از افراد پاسخ مثبت می‌دهد اگر چه در آموزش عمومی توصیه نمی‌شود و حتی آسیب‌زا خواهد بود.

عقیده او از این اندیشه مایه می‌گیرد که می‌گوید: «به خردگی باید آن خو گرفتن تا زودتر کار آید که شاخ‌تر راست شود بی‌آتش، چون به آتش خشک شد بعد از آن دشوار گردد» (همان ۳۰۶)؛ نقطه قدرت نظریه او این است که از روی مهر و محبت و در جهت تربیت سخت‌گیری می‌کند و آنچه در تعلیم و تربیت جدید بر آن تکیه می‌شود که زیان‌بار به نظر می‌رسد تنبیه از روی

عقده‌های روحی و روانی و خشونت‌های بی دلیل است که نوع بهانه‌گیری و آزار به شمار می‌آید در حالی که تنبیه با انگیزه محبت از مقوله‌ای دیگر است.

در بین «جفا و وفا» شمس تبریزی بر اساس همان دیدگاه تعلیم و تربیتی خود عقیده دارد که «جفا» کارساز است. هر که را دوست دارم جفایش آرم، اگر آن را قبول کرد من خود همچنین از آن او باشم. وفا خود چیزی است که آن را با بچه پنج‌ساله بکنی، معتقد شود دوستدار شود الا کار جفا دارد (شمس تبریزی: ۱۳۸۵: ۲۱۹).

مطالعه مقالات نیاز به کلیدهایی دارد که یکی از آنها همین نظریه تعلیم و تربیت اوست و با این کلیدها به راحتی مطالب کتاب قابل درک می‌شود و لازم نیست اظهار نظر شود که گفته‌های شمس پراکنده و متناقض و نامفهوم است. بر اساس هندسه فکری او بسیار منظم و دقیق است.

یکی از مشتقان و آرزومندان به نزد شمس می‌آید و از او تقاضا می‌کند که شیخ او شود و تربیت او را به عهده گیرد. رفتاری که شمس می‌کند چنین است: آن روز در آن مجمع با آن شخص جنگ کردم؛ و دشنام‌ها دادم و او خموش و سرش شکستم و او خموش، آن یکی می‌غلطد و روی خاک می‌مالد؛ و می‌آید سوی من و می‌گویندش غلط! غلط! آخر مظلوم فلانی است که چندین صبر کرد و تحمل کرد گفت: مرا بگذارید. من غلط نیستم و مظلوم این است به معنی. از ایشان نعره برآمد از گرمی گفتن او؛ و آن سرشکسته پیش آمد و تبسم می‌کرد و می‌غلطید و نعره می‌زد (همان: ۲۲۷) چنین دیدگاهی خود مبانی فلسفی دارد.

از مبانی فلسفی این چنین نظریه‌ای در تعلیم و تربیت به چگونگی معنای ویرانگری و آبادانی برمی‌گردد؛ یعنی صاحب آن عقیده دارد ابتدا باید سازه موجود را ویران نمود تا بتوان طرح جدیدی به وجود آورد. اما در نظریه‌های دیگر اغلب اندیشه اصلاح در سازه موجود ملاحظه می‌گردد. شمس تبریزی عقیده دارد: «این زمین را یکی می‌شکافد. یکی آمده است که این زمین سلامت را چرا خراب می‌کنی؟ او خود عمارت را از خراب نمی‌داند. اگر خراب نکردی، زمین خراب شدی، نه در آن خرابی عمارت‌ها است» (همان: ۲۳۵) در حقیقت عقیده دارد که بدون سخت‌گیری چیزی ساخته نخواهد شد.

یکی از ماجراهای بسیار مستبدانه و سخت‌گیرانه شمس تبریزی درباره کودکی بازیگوش است که در دوران معلمی‌اش به او می‌سپارند و او با اجازه پدر و مادرش بچه را تنبیه می‌کند و نتیجه نیز می‌گیرد «دستم درد کرد از زدن، خلیفه نیز چندی بزد. گفتم: خلیفه را بگیرد چنین زند؟ او می‌نگرد چوب برداشتم و خود زدمش، چهارم چوب پوست پای او با چوب برخاست چیزی از دل من فروبرید، فروافتاد. اولین و دومین بانگ می‌زد دگر بانگ نکرد، حاصل به خانه بردندش تا ماهی برون نیامد بعد از آن برون آمد؛ مادرش می‌گوید کجا می‌روی؟ گفت: بر استاد؛ گفت: چون؟ او خدای من است چه جای استاد است و من ازو نگسلم تا در مرگ» (همان: ۲۹۳) بی تردید این شیوه

تنبيه از نظر تعليم تربيت جديد قابل قبول نيست؛ اما از نظر شمس تبريزي درباره افرادي كه استعداد لازم را دارند اين است كه چنين تنبيهی سازنده است و توانایی‌های آنان را شكوفای می‌سازد.

شمس تبريزي از كودكي و دوران تحصيل نيز دچار فراز و فرودهايي بوده است كه شايد همان تجربه‌ها او را به چنين روش در تعليم و تربيت رسانده است. از كودكي زندگي بر رياضي را داشته و رفتارهايي باعث شگفتي پدرش می‌شد (صفا، ۱۳۷۲: ۲۴۲/۲) سپس در دوران جواني شاگرد و مرید شيخ سله باف تبريزي می‌شود كه از مشايخ قلندريه بود (گولپينارلي، ۱۳۶۳: ۱۵۹) شمس سال‌هاي متمادی ملازم اين شيخ بوده است (محقق ترمذی، ۱۳۶۹: ۸۱۳)؛ البته خليفه اين عارف نيز شده و به بزرگان ديگري در عرفان نيز منسوب است؛ مانند باباكمال تبريزي كه از خلفای نجم الدين كبرى بود و همچنين ركن الدين سجاسی كه از طريقت خلوتيه به شمار می‌آيد. بی تردید از بزرگان مكتب آذربايجان است؛ اما برخلاف روش معمول در پيروي از استادان، شمس با همان شيوه خاص به مخالفت با استادان می‌پرداخته و سرکشی‌ها و انتقادات و دیدگاه‌های خاص خود را در پيش گرفته است.

به شيخ سله باف تبريزي انتقادهایی دارد و با اينكه نخستين مرشد معنوی او به شمار آمده است می‌گفت توان پذيرش اسرار الهی را ندارد. می‌گويد: «آن شيخ ابوبكر سله باف اگر پنج وعظ بشنيدی طاقت نداشتی. در وعظ شما، باری از جنس او می‌بايست...» (شمس تبريزي ۱۳۸۵: ۱۲۲) در بحث از مستی از خدا نيز به اين شيخ انتقاد می‌کند (همان: ۸۹ و ۱۰۳) از اين اختلاف نظرها روشن می‌شود كه اختلاف بين او و استادش تنها به موضوعاتی در مباحث عرفانی محدود نمی‌شده است؛ بلکه شمس روش تربيتی استاد را نمی‌پسندیده است و يکی از دلایلی كه روش‌های خاص خود را برمی‌گزیند همین اختلاف نظری است كه با استادان خود پيدا می‌کند. در مجموع همین اختلاف‌ها باعث می‌گردد كه او تبريز را ترك كند و در سفرهای متعددی خود شيوه خاص خود را بيازمايد.

استاد ديگر او ركن الدين سجاسی است كه جانشين قطب‌الدين ابهری بود و بزرگ‌ترين شاگردان او را شمس تبريزي و اوحدي کرمانی گفته‌اند. سجاسی در سال ۶۰۶ ق. زنده بوده است (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۱۶۳) به نظر می‌رسد كه بخشی از روش تربيتی شمس مدیون همین استاد است چرا كه او در تعليم و تربيت شاگردان بر ظرفيت و استعداد آنها تكيه داشت و از تقليد و آداب و رسوم دوری می‌كرده و به همین دليل حتی گفته‌اند: «از قراین چنان برمی‌آيد كه ركن‌الدين سجاسی شمس را مطابق همین اصل پرورش داده است» (اوحالدين کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۷) می‌توان نتيجه گرفت كه روش تربيتی شمس پيش از همه تحت تأثیر سجاسی شكل گرفته است.

در دمشق نیز شمس تبریزی شاگرد شمس‌الدین خوئی می‌شود که از دانشمندان آذربایجان بوده و پسر شهاب‌الدین خوئی معروف به ذی‌فنون بود که در خراسان نزد فخر رازی درس خوانده بود (ر.ک: دانش‌فروز: ۱۳۸۷: ۱۹۲) اما از او نیز راضی نیست و جدا می‌گردد چرا که روش تربیتی او را نمی‌پسندد می‌گوید: من از قاضی شمس‌الدین خوئی بدین سبب جدا شدم که مرا نمی‌آموخت «(شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۲۱) گفتگوهایی با این استاد دارد که نشان دهنده اختلاف نظر در همین شیوه تربیتی است.

شمس حتی از هم‌کلاسی خود اوحالدین کرمانی و از ابن عربی نیز انتقادهایی دارد که اغلب به همان اختلاف نظر او با آن‌ها درباره روش تربیتی باز می‌گردد تا آنجا که درباره ابن عربی می‌گوید: «وقت‌ها شیخ محمد بن عربی سجود و رکوع کردی و گفتی: بنده اهل شرع اما متابعت نداشت مرا از او فایده بسیار بود» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۳۰۴) نشان می‌دهد که از جهت علمی یا عرفانی با او اختلاف نظری ندارد؛ بلکه روش تربیتی او را نمی‌پسندد. گفته‌اند: شمس دعوی‌های ابن عربی را که شطح آمیز و ناشی بلندپروازی‌های خودپسندانه او بود قبول نمی‌کرد «(زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۱) درحالی که چنین مطالبی از گفته‌های شمس بر نمی‌آید؛ بلکه اختلاف آن‌ها در روش کلی آموزش عرفان است.

انتقادهای او به ابن عربی از این سنخ روشی است و در جایی می‌گوید: «در سخن شیخ محمد؛ این بسیار آمدی که فلان خطا کرد و فلان خطا کرد و آنگاه او را دیدمی خطا کردی، وقت‌ها با او بنمودمی و سر فروانداختی، گفتی: فرزند! تازیانه می‌زنی قوی، یعنی قوی می‌رانی» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۳۹).

شیوه شمس بسیار صریح و سخت‌گیرانه و انتقادی است و حتی به ابن عربی به قول خودش تازیانه می‌زند تا چه رسد به شاگردان مدرسه‌اش که از نظر او بی‌تردید نیاز به تربیت دارند و تحول در درون آن‌ها باید با یک سخت‌گیری شدید همراه باشد تا از آداب تقلیدی گذشته بریده شده و به‌سوی بالا حرکت کنند.

همین شیوه را او با اوحالدین کرمانی دارد و به‌شدت با روش او مخالفت می‌کند و انتقاد و اعتراض‌های او به ترک صحبت نیز می‌انجامد. همین تندی را با همه مریدان نیز دارد انتقادهای او به اوحالدین در منابع آمده است، مانند اینکه: «چرا وی تنها راه رسیدن به مقام والا در معنویت را مشاهده صفات خداوند در زیبایی‌های خلقت می‌داند؟ و حقیقت را در تمام آنچه می‌اندیشد نمی‌بیند؟» (وفایی، ۱۳۷۵: ۱۲۵) درحالی که اوحالدین خدا را زیبا و زیبایی آفرین می‌داند و غیر از زیبایی چیزی دیگر را در خلقت الهی مشاهده نمی‌کند. ماجرای امتحان مریدان با انجام اموری که در ظاهر فسق به شمار می‌آید با اوحالدین هم انجام داده و او را شکست خورده می‌داند. (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۹۴) همین آزمایش را با مولوی و دیگران هم انجام می‌دهد.

روش تربیتی شمس این بود که افراد ترسو را لایق تربیت معنوی نمی‌دانست و کسی که در تقلید و شیوه قدما غرق بود را سرزنش می‌کرد و عقیده داشت باید شجاعت سنت‌شکنی و مقاومت در برابر سنت‌های جامعه را کسب نمود و شاگردی که جسارت لازم برای عبور از عرف و عادت عصر خود را ندارد لیاقت آموزش را نیز نخواهد داشت به همین دلیل با امتحان‌هایی سخت شاگردان را به مخالفت با سنت‌ها پذیرفته‌شده عصر خود فرامی‌خواند و کسانی که پیروز می‌شدند را لایق تربیت می‌دانست.

اینکه گفته‌اند شمس تبریزی تنها با مولوی شیوه تربیتی خود را نشان داده، با مدارک موجود همخوانی ندارد. یکی از شاگردان او در این مسیر مولوی بوده است گفته‌اند: «شمس به‌زودی در می‌یابد که حتی شیوخ راهنمای او از درک ویژگی‌های وی عاجز هستند؛ از این‌رو در جستجوی راهبری کامل، در پژوهش خویش از خانه و زادگاه می‌برد و راهی سفر می‌شود. اندک‌اندک در برابر مردمان؛ به‌ویژه مدعیان پیشوایی و رهنمونی شیوه دفاعی و مردآزمایی در پیش می‌گیرد. آنها را به مردی و پختگی می‌آزماید اگر آنها را کامل یافت؛ سر بر آستانشان می‌ساید و اگر آنان را نابالغ و تهی از حقیقت دید پرخاشگری می‌آغازد و از آنها می‌گریزد» (صاحب‌الزمانی؛ ۱۳۸۷: ۱۳۸). چنین نیست که شمس هدف زندگی و سفرهایش را آزمایش صلاحیت بزرگان قرار داده باشد. در سلوک عرفانی ماجرای سفر بسیار مفصل است و سالکان برای خودشناسی و مبارزه با نفس در یک جا اقامت نمی‌کردند تا از دلبستگی‌هایی که در اقامت ایجاد می‌شود دوری کنند. سختی‌های سفر سازنده است و در کنار آن اگر به پیر و مرشدی می‌رسیدند کسب فیض نموده یا فیض می‌رساندند. شمس وظیفه معلمی خود را در این سفرها نیز انجام داده است؛ چون در روش تربیتی خود اعتقاد داشته که باید به افراد نخبه و بااستعدادی که لیاقت دارند یاری رساند تا استعدادشان شکوفا گردد در ضمن اهداف معنوی سیروسفر خود به افرادی خاص نیز فیض می‌رساند و مولوی نیز یکی از آن افراد بوده است؛ اما روش تربیتی او اقتضا داشت که با سخت‌گیری و در بلا قراردادن، آن مس وجودی را تبدیل به طلا کند و از کوره استفاده نماید؛ لذا سختی‌هایی به مشتاقان می‌داده که برای خودش زیان‌آور بود؛ اما برای آن مشتاق شکوفاکننده بود به همین دلیل در سال ۶۴۲ ق در قونیه دستگیر مولوی می‌شود و مولوی که شیوه تربیتی او را درنیافته است برای علاقه‌مند سازی و زمین‌گیری شمس او را وادار به ازدواج و اقامت در خانه و ایجاد دلبستگی می‌کند در حالی که پرنده در قفس ماندنی نبود. به همین دلیل تا پایان عمر حسرت شمس را دارد چرا که با پخته شدن خود درمی‌یابد که شمس برای چه با او دیدار کرده است.

دو مناره شمس تبریزی در کنار شهر خوی که چند صدسال بر پا بوده است (فرانکلین، ۱۳۸۳: ۲۷۴) مدفون او نیست محل پرواز آسمانی و مناره نماد ارتباط نوری آسمان و زمین است و شمس در آنجا پرواز زمینی خود را به پایان رسانده و پرواز آسمانی را آغاز نموده است. او به درستی

«شیخ پرنده» و «شیخ پرآن» لقب گرفته است؛ اما باید گفته شود که فقط خودش پرواز نمی‌کرد و افراد بالاستعداد را نیز به پرواز در می‌آورد. شیوه او این بود که با چوب و شدت هر پرنده را از قفس بیرون می‌راند و آن پرنده بعد از پرواز در می‌یافت که آن سخت‌گیری‌ها به چه منظوری بوده است. در هنگام رنج چوب از شمس شکایت‌ها کرده‌اند و نویسندگان از شیوه او انتقادهای نموده و او را عصبانی و پرخاشگر خوانده‌اند در حالی که او از روی عشق و محبت به آن پرنده‌های در قفس و با از خود گذشتگی این کار را می‌کرده است.

نتیجه‌گیری

نظریهٔ تعلیم‌وتربیت از دیدگاه شمس تبریزی براین اساس خلاصه می‌گردد که هر انسانی ابتدا باید آموزه‌های علمی را بیاموزد و در مرحلهٔ دوم به آموزش کردار و رفتار مناسب اقدام نماید و در نهایت به مرتبهٔ دیدار یا معرفت که اختصاص به عرفان دارد دست پیدا کند. به همین منظور این مراحل سه‌گانه مدرسه را ابتدا خود تجربه می‌کند؛ یعنی از آموزگاری کودکان آغاز می‌کند و در نهایت زندگی خود به آموزگاری مدارس مرحلهٔ سوم می‌رسد. آموزه‌های علمی را مناسب همهٔ افراد و آموزگاران این نوع مدارس را فقها و علما و فلاسفه می‌داند؛ اما مدارس مرحلهٔ دوم را که باید کردار و رفتار آموزش دهند به آموزگاران زهد و پارسایی می‌سپارد و در نهایت مدارس مرحلهٔ سوم را مخصوص عارفان می‌داند که شاگردان آن باید از دو مدرسهٔ قبلی عبور کرده باشند و در اینجا معرفت بیاموزند.

اما شیوهٔ تربیتی شمس به این ترتیب تدوین شده است که در هر سه مدرسه و یا هر سه پایه باید تمرکز بر افراد بالاستعداد و نخبه باشد. دیگر این که با آسان‌گیری و رفاه هیچ تحولی در افراد ایجاد نمی‌شود؛ بلکه باید با سخت‌گیری و شدت عمل دانش‌آموز را از مسیر عادی و عرفی تقلیدی بیرون کشید و برای حرکت به مرحلهٔ بعدی آماده نمود. مقالات شمس به‌خوبی قابل‌مطالعه با این سه کلید است که آموزه‌های او برای هر سه مدرسه قابل تفکیک و شناسایی است؛ یعنی با این الگو می‌توان آموزه‌های شمس را در سه فصل و برای سه نوع مدرسه مورد نظر او تقسیم نمود و جداسازی کرد. بر خلاف نظر افرادی که گفته‌های شمس را پراکنده توصیف کرده‌اند بسیار منظم و این سه دسته مطلب را می‌توان استخراج نمود و سه کتاب درسی برای سه مدرسهٔ مورد نظر او تدوین کرد.

منابع

- افلاکی؛ شمس‌الدین احمد، (۱۳۶۲). *مناقب العارفین*، تهران: دنیای کتاب.
- افلاطون (۱۳۵۵). *جمهوری*، ترجمه: فواد روحانی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اوحالدین کرمانی (۱۳۴۷). *مناقب*، تصحیح: بدین الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زرین‌کوب؛ عبدالحسین (۱۳۷۲). *پله پله تا ملاقات خدا*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- زرکوب شیرازی، معین‌الدین (۱۳۵۰). *شیراز نامه*، تهران: چاپ اسماعیل واعظ جوادی.
- دانش‌فروز، غلامرضا (۱۳۷۸). *تذکره شبگرد*؛ ارومیه: ادیبان.
- سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۸۵). *رساله سپهسالار*، تصحیح: افشین وفایی، تهران: سخن.
- سلطان ولد (۱۳۱۵). *ولد نامه*، تصحیح: جلال‌الدین همایی، تهران: کتابفروشی اقبال.
- شمس تبریزی؛ محمد بن علی (۱۳۸۵). *مقالات شمس تبریزی*، تصحیح: علی موحد؛ تهران: خوارزمی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۲). *تاریخ ادبیات در ایران*؛ تهران: انتشارات فردوس.
- فرانکلین، لوئیس (۱۳۸۳). *مولوی، دیروز و امروز، شرق و غرب*، ترجمه: فرهاد فرهمند، تهران: نشر ثالث.
- گولپینارلی، عبدالباقی (۱۳۶۳). *مولانا جلال‌الدین؛ زندگانی و فلسفه*، ترجمه: توفیق سبحانی؛ تهران: مؤسسه مطالعات فرهنگی.
- محقق ترمذی، برهان‌الدین (۱۳۶۹). *معارف*، تصحیح: فروزانفر، تهران: وزارت فرهنگ.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۵۵). *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیر کبیر.
- وفائی محمد، (۱۳۷۵). *احوال و آثار اوحاد الدین کرمانی*، تهران: انتشارات ما.
- ناصرالدین صاحب‌الزمانی؛ محمدحسین (۱۳۸۷). *خط سوم*، تهران: عطایی.
- Baumrind, Diana (2013). *Authoritative Parenting revisited: History and Current Status: Authoritative Parenting*; Washington, DC: American Psychological Association.
- Feist, Jess and G.J. Feist (2006) *Theories of personality* Boston: McGraw – Hill
- Wilmshurst, L (2005) *Essentials of Child Psychology* New Jersey: John Wiley & Sons Inc